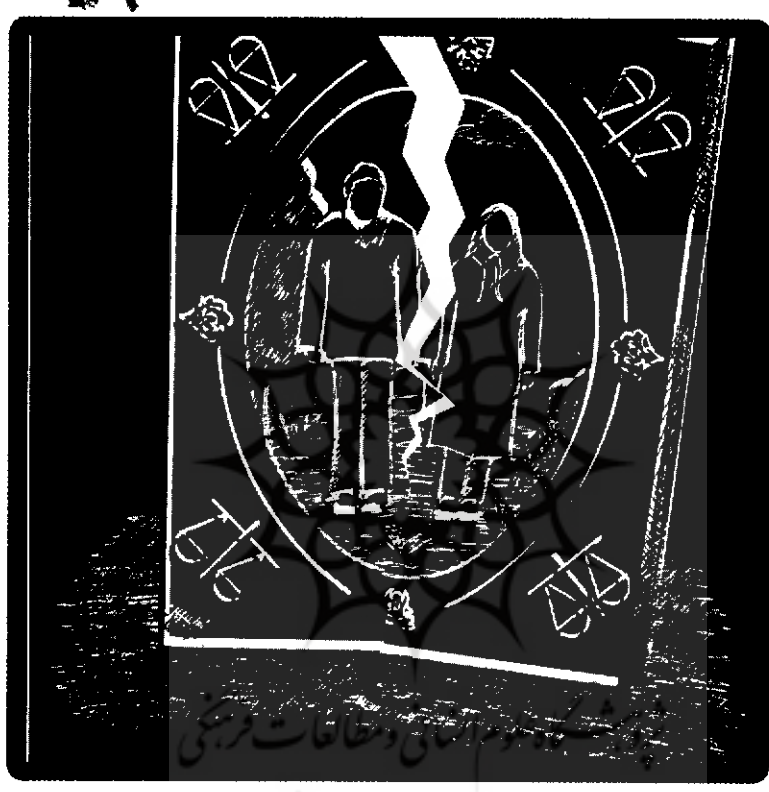


واثرات رومی و روانی آن بر کودکان و نوجوانان و نقش آن در گسترش بزه‌دیدگی



❖ دکتر علیرضا مسنی

(عضو هیئت علمی گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان
و وکیل دادگستری)

هسته اولیه خانواده را ازدواج مشروع زن و مرد تشکیل می‌دهد که با ولادت فرزند تکمیل می‌شود. ازدواج از نظر اسلام پیمانی مقدس است که از سوی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار مورد توصیه بسیاری قرار گرفته است. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «بنایی در اسلام پایه‌گذاری نشده که نزد خدا محبوب‌تر و عزیزتر از ازدواج باشد.»^(۱)

اجتماعی نیست که جدای از تأثیر خانواده پدید آمده باشد. خانواده سنگ بنای هر جامعه بزرگ انسانی است و در استحکام روابط اجتماعی، رشد و تعالی یکایک اعضای جامعه نقش بنیادی دارد. تلاش در جهت استحکام خانواده و استوارسازی روابط درون این نظام زمینه را برای سلامت اخلاقی و سعادت عمومی یک جامعه فراهم می‌کند.

نقش طلاق

در بین تمامی نهادها و سازمان‌ها و تأسیسات اجتماعی، خانواده نقش و اهمیت بسزایی دارد. رشد و انحطاط هر قوم و ملتی تا حدود زیادی به خانواده مربوط است و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعای سلامت کند، چنانچه از خانواده‌های سالمی برخوردار نباشد و بدون تردید هیچ‌یک از آسیب‌های



یکی از بحران‌های شایع عمده زندگی افراد متأهل طلاق است. در سایه طلاق، لطیف‌ترین پیوند اجتماعی از هم گسیخته می‌شود. شدیدترین مهرها، یعنی عشق و محبت‌های عمیق از میان رفته و نادیده گرفته می‌شود.

فرزند طلاق ناخواسته درگیر تضادهایی می‌گردد که نه توان درک آن را دارد و نه تاب کنار آمدن با آنها را، محرومیت فرزندان از سرپرستی مشترک پس از انحلال خانواده او را از بسیاری از مواهب و مزایای خانوادگی محروم ساخته و گاه اثرات جبران ناپذیری روی فرزندان می‌گذارد.

طلاق پدیده‌ای است که به لحاظ کمی و کیفی بر ساخت جمعیت اثر می‌گذارد؛ زیرا تنها واحد مشروع و اساسی تولید مثل، خانواده است که با وقوع طلاق از هم می‌پاشد.

طلاق اثرات اقتصادی نیز برای جامعه در بر خواهد داشت؛ زیرا تعادل روحی نیروی انسانی تولید و خدمات را در جامعه بر هم می‌زند و منجر به بروز اثرات سهمگینی در حیات اقتصادی جامعه می‌شود.

طلاق تعادل انسانها را بر هم زده و آثار شومی در جامعه بر جای می‌گذارد و منجر به کاهش انسجام و یکپارچگی اجتماعی می‌شود و سنگ بنای اجتماع سالم را از هم می‌گسلد.

هیچگاه مطالعه آسیب‌شناسی اجتماعی و انحرافات اجتماعی بدون توجه به طلاق امکان پذیر نیست.

طلاق می‌تواند موجب افزایش آسیب‌های اجتماعی از قبیل اعتیاد، الکلیسم و سایر انحرافات جنسی شود.

طلاق در یک جامعه به مثابه زلزله اجتماعی و عدم ثبات جامعه است و می‌تواند منجر به کم بهاشدن خانواده و ارزشهای خانوادگی در آن جامعه شود.

ترس از آینده، احساس گناه، احساس

تنهایی، مشکلات روحی و روانی و جسمی، مشکل دوگانگی نقش مشکلات اقتصادی، انزوای اجتماعی و اختلال در هویت، کاهش فرصتهای ازدواج، کاهش رضایت از زندگی و گرایش ارتکاب به جرم و بزهکاری در زمره پیامدهای زیان‌بار طلاق است.

فقدان پدر و مادر، گذشته از مشکلات مادی که برای فرزندان ایجاد می‌کند از جنبه

روانشناسی، یکی از مهم‌ترین عوامل آسیب‌زا در زندگی فرزندان طلاق است. فقدان پدر و مادر، به‌ویژه در سنین کودکی، می‌تواند منجر به اختلال در هویت، کاهش اعتماد به نفس، مشکلات رفتاری و تحصیلی، و حتی اختلال در سلامت روانی شود. این کودکان اغلب احساس کمبود عاطفی می‌کنند و در برقراری روابط اجتماعی با مشکل مواجه می‌شوند. همچنین، فقدان پدر و مادر می‌تواند منجر به مشکلات تحصیلی و شغلی در آینده شود. این کودکان اغلب در سنین نوجوانی و جوانی، مشکلات رفتاری و هیجانی را تجربه می‌کنند که می‌تواند منجر به اعتیاد، بزهکاری و سایر مشکلات اجتماعی شود. بنابراین، توجه به نیازهای روانی و عاطفی فرزندان طلاق، به‌ویژه در سنین کودکی، امری ضروری است.

بر اساس مقاله‌ای در مجله علمی-پژوهشی «مطالعات روانشناختی» (شماره ۱۳، زمستان ۱۳۸۳)، فقدان پدر و مادر در سنین کودکی، می‌تواند منجر به اختلال در هویت، کاهش اعتماد به نفس، مشکلات رفتاری و تحصیلی، و حتی اختلال در سلامت روانی شود.

تربیتی و عاطفی سخت‌ترین ضربات و عمیق‌ترین جراحات را بر روان و روح طفل وارد می‌سازد.

اگر آمار هولناک طلاق در ممالک دیگر جهان از جمله ایران را ببینیم، این نتیجه تلخ به دست می‌آید که هزاران کودک که بایستی در سایه صمیمیت و مهر و محبت پدر و مادر به رشد طبیعی خود ادامه دهند در نتیجه طلاق در یک بحران اسفناک روحی و جسمی قرار گرفته‌اند.

کودکان در عین حال که می‌خواهند از مهر و محبت پدر و مادر خود بهره‌مند گردند مایل هستند مطمئن شوند که آنها نیز یکدیگر را دوست دارند و لکن بعد از طلاق این بنای فکری بکلی بر هم می‌خورد و نه تنها از مهر و محبت یکی از آنها یا هر دو محروم می‌شوند بلکه در ضمیر خویش اطمینان حاصل می‌کنند که پدر و مادر از اول یکدیگر را دوست نداشته‌اند.

آگاهی از این حقیقت تلخ باعث می‌شود که استنباط کلی کودک از زندگی، مهر، محبت و خلاصه پایه و اساس بنای روحی آنها متزلزل می‌گردد و از این بالاتر زندگی زناشویی آینده خود آنها نیز در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.

فرزندان طلاق، قربانی‌اند؛ قربانی اشتباه پدر و مادری که بدون توجه به حق و حقوق او از هم جدا شده بودند و او حال به دنبال حقش است و می‌خواهد آن را از اجتماع بگیرد، ولی نمی‌داند چگونه! برای همین دست به هر کاری از دزدی تا فروش مواد و... می‌زند.

از آنجایی که این بچه‌ها در محیطی غیراصولی تربیت می‌شوند، به خاطر نبودن پدر و یا مادر، نظارت خانوادگی روی آنها کم می‌باشد و یا اصلاً وجود ندارد و در نتیجه، آنها با کمبودهای روحی و روانی و تربیتی مواجه شده و انحرافات اخلاقی در آنها زودتر شکل می‌گیرد. البته در میان این بچه‌ها تعدادی هم از این انحرافات در امان می‌مانند.

طلاق یعنی از بین رفتن قسمت بزرگی از زندگی بچه‌ها، بچه‌ای که پدر و مادرش از هم جدا می‌شوند سرخورده شده و همیشه از این می‌ترسد که مورد سرزنش و تحقیر دیگران قرار گیرد و همه او را به عنوان بچه‌ای که درست تربیت نشده نگاه کنند.

پس از ذکر این مقدمه، به‌طور خلاصه اثرات روحی و روانی طلاق بر کودکان و نوجوانان طلاق و تأثیر آن در گسترش بزه‌دیدگی در جامعه مورد بررسی و کنکاش

قرار می‌دهیم.

۱- تأثیر طلاق در گسترش بزهکاری در جامعه

طلاق یک ضریب مثبت و عامل بسیار قوی برای ازدیاد تبهکاری است. طبق بررسی دکتر "اتین دوگریف" استاد مدرسه علوم جنایی لوون، یک نسبت مستقیم احتمالی بین عللی که موجب طلاق می‌شود و تبهکاری بزرگسالان وجود دارد و یک نسبت قطعی بین این طلاق‌ها و تبهکاری خردسالان نیز مورد تأیید است؛ مثلاً ۸۰٪ کودکان تبهکار در کالیفرنیا فرزندان خانواده‌هایی بوده‌اند که ما بین پدر و مادرشان جدایی رخ داده بود. آقای "پی‌ناتل" تحت عنوان طلاق و تبهکاری می‌نویسد: «از دیرباز به این طرف یک همبستگی مثبت بین طلاق و بزهکاری مورد تأیید بوده است؛ این تناسب به خصوص در دو کشور اروپایی انگلستان و سوئد به چشم می‌خورد. تبهکاری در این دو کشور به موازات طلاق افزایش می‌یابد.»

طلاق و از هم پاشیدگی خانوادگی در میان جمعیت کیفری شایع تر و گسترده تر از جمعیت کلی است و میزان طلاق معیاری برای سنجش تزلزل اجتماعی است.

پرفسور "استفانی" و دیگر همکاران وی در تحقیقاتی که در کشور فرانسه به عمل آورده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که ۹۰٪ بزهکاران جوان چهارده تا بیست و پنج ساله از میان خانواده‌های از هم پاشیده برخاسته‌اند. پرفسور "لئوته" که در شناخت و ارزیابی عوامل جرم‌زایی بسیار سختگیر است، می‌نویسد: «آمار و ارقام درباره ارزیابی نقش جرم‌زایی خانواده‌های نابسامان موجب گردیده که جرم‌شناسان به قاطعیت آن اذعان نمایند و خانواده نابسامان را در گروه عوامل جرم‌زا قرار دهند و حال آنکه در روزگار ما به نظر می‌رسد که از هم پاشیدگی خانواده‌ها فقط در بعضی از اشخاص متعلق به آنها مؤثر و واجد خصوصیات جرم‌زایی است که اولاً در

شخصیت آن افراد استعداد مجرمانه و آثار معین آن وجود داشته باشد و در ثانی این افراد از عوامل گوناگون ثمر بخش فامیل که آنان را در مسیر فضایل و ملکات اخلاقی سوق دهد و از منهیات و از سیئات باز دارد محروم مانده باشند.

تحقیق آقایان "پی‌ناتل" و "بلان" و "برتران" در محیط روستایی نشان می‌دهد که ۵۸٪ کودکانی که مورد معاینه‌شان قرار گرفته‌اند به خانواده‌های از هم پاشیده تعلق داشته است. در مورد بزرگسالان، آمار آقای دکتر "لیون" نشان می‌دهد که ۵۲٪ جنیان و محکومان به اعمال شاقه و تبعیدیه‌ها از میان خانواده‌های نابسامان برخاسته‌اند. پرفسور "هویر" در مطالعاتی که روی چهارصد بزهکار صغیر در محیط شهری به عمل آورده به این نتیجه رسیده که ۸۸٪ آنها متعلق به خانواده‌های از هم گسیخته بوده‌اند.

تحقیقی که به وسیله "لوتونور" درباره

خانواده یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین نهادهای اجتماعی هر جامعه‌ای می‌باشد و اگر بر پایه صمیمیت و درست بنا شود و درست هدایت گردد ما شاهد جامعه‌ای موفق و پویا و سرزنده خواهیم بود و برعکس، اگر به نهاد خانواده بی‌توجهی شود و خانواده به صورت سست پایه‌ریزی گردد مسلماً ما شاهد اضمحلال و فروپاشی زود هنگام آن خواهیم بود

چهارصد و بیست و دو نفر از جنیان محکوم به اعمال شاقه با چندین پیشینه کیفری که در زندان مرکزی "انزیشیم" به سر می‌برند به عمل آمده معلوم گردیده که ۸۱٪ تبهکاران با پیشینه مورد بحث، قسمتی از نوجوانی خود را در خانواده‌های از هم پاشیده به سر برده‌اند. "ورنه" در یک بررسی دیگر تأیید کرده است که ۸۰٪ تبهکاران با سابقه از میان خانواده‌های از هم گسیخته برخاسته‌اند.^(۴) گفتار بالا و ارائه آمار همگی مؤید این امر است که طلاق و از هم پاشیدگی خانواده نقش بسیار مهم و اساسی در ایجاد بزهکاری در کودکان ایفا می‌کند. هنگامی که کانون گرم خانواده بر اثر تعارض بین زن و شوهر و جدال بین آنها آشفته و در نهایت از هم می‌پاشد آثاری بسیار عمیق بر روان کودک بجای می‌گذارد و در بسیاری از اوقات سالیان بعد به صورت عصبان جوانی و سرکشی از مقررات اجتماعی بروز می‌کند. بررسی وضعیت بسیاری از جنیان خطرناک و سنگدل و مجرمان به عادت نشانگر آن است که این افراد در کودکی از نوازش مادری و محبت پدری محروم مانده و از این محرومیت رنج برده‌اند.

طلاق مستقیماً یا غیرمستقیم منجر به بزهکاری کودکان این‌گونه خانواده‌ها خواهد شد؛ چرا که وجدان اخلاقی و شخصیت فرزند به شدت تحت تأثیر شخصیت والدین است. کانون به هم ریخته خانواده که در آن، اتفاق و توافق والدین وجود ندارد عامل ایجاد اختلال‌ها و نابهنجاری‌های تقریباً غیرقابل درمان برای کودکان کم‌سن و سال خواهد بود و عواقب شوم آن در جوانی و بزرگسالی نیز محسوس خواهد بود.

"دیویدا ایبراهامسن" در این خصوص در کتاب "روان‌شناسی کیفری" می‌نویسد: «می‌توان به آسانی درک کرد که یک محیط عصبی و پرفشار خانوادگی جلوی رشد احساسات کودکان و استعداد‌های سازنده‌ای را که ممکن است کودک بالقوه دارا باشد

می‌گیرد، در محیطی که ناامنی ایجاد ناامنی می‌کند.

تمایلات ضد اجتماعی شدیدتر می‌شود و کودکی که در چنین خانواده‌ای پرورش یابد در مقابل فعالیت‌های مجرمانه حساسیت پیدا خواهد کرد او سعی می‌کند تا خطرات در دناک محرومیت‌های اولیه خود را سرکوب کند. لکن این سرکوبی به تظاهر آزاد پر خاشگری خصمانه، که غالباً با اضطراب و گناه آمیخته است، منجر می‌گردد و چون از لحاظ عاطفی آسیب دیده است، ممکن است بکوشد تا با فعلیت دادن به دشمن‌های خود انتقام گیرد. غالباً می‌شنویم که خانواده‌های از هم پاشیده و وضع بد اقتصادی سبب بروز فعالیت‌های ضد اجتماعی و مجرمانه می‌شود. من این مطلب را انکار نمی‌کنم، لکن بهتر است کاوش بیشتری کرده، ببینیم معمولاً در خانواده‌هایی که واجد این شرایط اجتماعی مرضی هستند چه می‌گذرد، و واقعاً ریشه و علت اساسی‌تر رفتار ضد اجتماعی بزهکاری نوجوانان، بزهکاری بالغین و بسیاری دیگر از نابسامانی‌های عاطفی و روانی چیست؛ ریشه این ناراحتی‌ها، نابجایی و نابسامانی عاطفی است که از تنش‌های خانوادگی ناشی می‌شود و به نوبه خود سبب نابسامانی بیشتر عاطفی می‌گردد و به این ترتیب تشکیل یک "دائرة خبیثه" (دور و تسلسل) را می‌دهد.

زندگی نمی‌تواند برای کودکی که احساسات پدر و مادرش دائماً از عشق به تنفر و از امنیت به ناامنی تغییر می‌یابد، معنی و مفهومی داشته باشد، این‌گونه پدر و مادرها آمادگی ندارند که نسبت به احتیاجات فرزندان خود حساسیت داشته باشند و یا این احتیاجات را برآورده کنند. و در صورتی که کودک حساسیت داشته در مقابل این نوع محیط عاطفی به شکل مخالف واکنش نشان دهد، کاملاً ممکن است که به بزهکاری نوجوانان و حیات مجرمانه به هنگام بلوغ

خود را فرو می‌خورند در سنین بالاتر وقتی که قدرت و توانایی بیشتری از خود برای ابراز خشونت می‌بینند در فرصتی مناسب اعمال خشونت آمیزی را آشکار می‌کنند.

۳- طلاق والدین عاملی برای زندگی مجردی فرزندان آنها

مهم‌ترین دلیلی که سبب زندگی مجردی در نزد برخی از افراد می‌شود با توجه به جنسیت و ویژگی‌های شخصی و توانمندی‌های اقتصادی و اجتماعی افراد متنوع و متعدد هستند؛ اما مهم‌ترین آنها ترس از ازدواج است.

دلایل گوناگون در این زمینه عبارت هستند از:

۱- وجود بدبینی‌های ناشی از مشاهده طلاق؛

۲- اختلافات و مشاجرات مستمر و خیانتها؛

۳- برخوردهای شدید فیزیکی در بین والدین.

فرزندان طلاق از آنجا که هر روز شاهد درگیری‌ها و تنش‌های روانی فی‌مابین پدر و مادر خود بوده‌اند و در یک محیط پرتنش زندگی کودکی و یا نوجوانی خود را گذرانده‌اند یک ذهنیت منفی از زندگی زناشویی دارند و چنین تصور می‌کنند که اکثر زندگی‌های زناشویی دچار همین مشکلات می‌باشد. بنابراین، همواره از ازدواج واهمه داشته و از آن فراری هستند.

واضح و روشن است که ترس از ازدواج و در نتیجه، عدم تشکیل زندگی مشترک آسیب‌های فردی و اجتماعی متعددی بر این افراد وارد می‌کند که از جمله آنها این است که بهداشت روانی و جسمانی این افراد را در معرض انواع آسیب‌ها قرار می‌دهد و مرتکب جرایم گوناگون می‌شوند که از جمله می‌توان به این جرایم اشاره کرد:

انحرافات اخلاقی، برقراری روابط نامشروع، پیدایش بیماری‌های خفیف و یا شدید

طلاق یعنی از بین رفتن قسمت بزرگی از زندگی به‌ها، به‌های که پدر و مادرش از هم جدا می‌شوند سرفورده شده و همیشه از این می‌ترسد که مورد سرزنش و تمقیر دیگران قرار گیرد و همه او را به عنوان به‌های که درست تربیت نشده نگاه کنند.

کشیده شود. (۵)
۲- طلاق و نقش آن در بروز خشونت در کودکان

استرس‌ها و اختلافات روحی و روانی در پدران و مادران باعث ایجاد بحران‌های عمیق روحی در فرزندان شده که این بحران‌ها عامل بسیاری از عقده‌های روانی یا بروز رفتارهای خشونت‌آمیز و خطرناک در آینده خواهد شد. طلاق نقش بسیار اساسی در تغییر روحیه و روان فرزندان ایفا می‌کند و کودکان طلاق به مرور زمان با بروز حرکات احساسی و ترس و خشم و عدم تعادل روانی هنگام عصبانیت مواجه می‌شوند؛ زیرا آنان رفتارهای خشونت‌آمیز پدر و مادر را در خانواده مشاهده کرده و تصور می‌کنند که همواره عکس‌العمل‌ها و رفتارهای آنان باید به صورت منفی و پر خاشگرانه باشد. کودکان طلاق خشم درونی خود را یا ابراز می‌کنند و یا فرو می‌خورند؛ بچه‌هایی که خشم

جسمی و روانی که مسئولیت جامعه را در درمان آنها چندین برابر می‌کند.

۴- کمبود محبت در فرزندان طلاق باعث ایجاد عقده‌های روانی می‌گردد

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که فرزند محتاج و تشنه محبت است و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین مهر و محبت پدر و مادر گردد. بچه مشتاق نوازش پدر و تشنه دوستی و ناز مادر است و محبت‌ها و نوازش‌های پدر و مادر در رشد عاطفی و جسمانی کودک تأثیر به‌سزایی دارد و مسلماً محروم کردن بچه‌ها از بوسه‌های مادر و نوازش‌های پدر موجب ایجاد عقده‌های روانی در کودک خواهد شد. محرومیت‌های عاطفی به دنبال خود بیماری‌های روانی، کمپلکس‌ها و حتی واکنش‌های ضداجتماعی به دنبال دارد. کودک محبت ندیده و روی زانوی پدر نشسته، وقتی بزرگ‌شد این کمبود را که تا عمق در وجود او ریشه دوانده و مثل سرطان هر لحظه گسترش می‌یابد تا آنجا که تمام وجودش را در کام خود فرو می‌برد کاملاً احساس می‌کند؛ او وقتی که برای خود مردی شد و یازنی گردید از دیدن سعادت خانواده‌ها و شنیدن خنده‌های طربناک بچه‌ها رنج می‌برد، گویی آنها بوده‌اند که شادی‌های او را غصب کرده‌اند.

زندگی افرادی که دارای عقده‌های روانی در جامعه می‌باشند خطر بزرگی در پی دارد و هر آن امکان انفجار این بیماران وجود دارد، انفجاری که یقیناً می‌تواند حوادث شومی به دنبال داشته باشد.

جدایی پدر و مادر از یکدیگر علاوه بر موارد فوق که بدان اشاره شد، می‌تواند عوارض روحی و روانی متعدد دیگری بر کودکان داشته باشد که به‌طور فهرست‌وار به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- اسارت در زندان ناپدری یا نامادری؛
- ۲- ترس بدون دلیل؛
- ۳- بی‌خواهی؛

۴- اضطراب و کم‌رویی؛

۵- اختلال در تغذیه؛

۶- لکنت زبان؛

۷- تجاوز به دیگران؛

۸- عقب‌ماندگی درسی؛

۹- پناه‌بردن به مواد مخدر؛

۱۰- شکست در زندگی آینده؛

۱۱- شب‌اداری؛

۱۲- انزواجویی و عزلت‌طلبی؛

۱۳- احساس حقارت؛

۱۴- احساس ناکامی و شکست.

موارد اشاره شده تنها گوشه‌ای از عوارض طلاق روی کودکان می‌باشد و مسلماً عوارض دیگری نیز در پی دارد که در این مجال جای بحث آن نمی‌باشد. وظایف والدین در مقابل فرزندان در صورت طلاق

باعنایت به عوارض شدید طلاق روی

دولت‌ها و انجمن‌های تخصصی در این زمینه تلاش می‌کنند تا با تدوین قوانین و مقررات مناسب، عوارض طلاق را به حداقل برسانند. در این زمینه، مراکز مشاوره و روانشناسی خانواده‌ها می‌توانند نقش مهمی در هدایت آن‌ها داشته باشند. همچنین، آموزش مهارت‌های ارتباطی و حل‌مسئله به والدین و کودکان می‌تواند به بهبود شرایط کمک کند. در نهایت، حمایت‌های اجتماعی و روحی از خانواده‌ها در این دوران بسیار حیاتی است.

فرزندان و به‌جهت کاستن از این عوارض و جهت حفظ سلامت روح و عقل و حفظ تعادل روحی کودکان به والدین که ناچاراً تن به جدایی می‌دهند توصیه می‌شود:

اولاً: نزد کودکان نسبت به شوهر یا همسر طلاق گرفته خویش حداقل در پاره‌ای از مواقع ولو برحسب ظاهر نرمش و انعطاف به خرج دهند و احساسات منفی خود را کنترل کنند و از همسر جدا شده بدگویی نکنند و فرزند خود را بر ضد او تحریک ننمایند.

ثانیاً: کودک را به‌عنوان حربه و سلاحی بر ضد همسر خود و به‌منظور انتقام گرفتن از او مورد استفاده قرار ندهند؛ زیرا کودک بر اثر طلاق خواه‌ناخواه بر زمین خورده و روحش شدیداً آسیب دیده است و کودک را وسیله انتقام قرار دادن بیشتر او را زخمی می‌کند

ثالثاً: کودک در اکثر موارد پدر و یا مادری را که از دست داده است را از ته قلب دوست دارد، لذا اگر او را در شرایطی قرار دهیم که نسبت به طرف مقابل نفرت و کینه داشته باشد پذیرفتن این نفرت اجباری و تحمیلی در مسئله احساسات، شیوه زندگی، شخصیت بر خورد با دیگران و حتی تحصیل و هوش و اثرات ناگوار و مخرب به‌جای می‌گذارد و حتی ممکن است قبل از هرکس دیگر نسبت به شخص خود و زندگی کینه و نفرت پیدا نماید.

رابعاً: پدر و مادر اگرچه از یکدیگر جدا شده‌اند لیکن لازم است مثل سابق به وظایف پدر و مادر بودن خود عمل کنند. اجرای این دستور اگرچه عملاً دشوار است ولی علاقه به سعادت فرزندان که هر پدر و مادری طالب آن می‌باشد لزوم عمل به آن را ایجاد می‌کند و اسلام هم دستورهای اکیدی دارد و روانشناسان نیز این کار را به همه پدر و مادرانی که از یکدیگر جدا شده‌اند توصیه می‌کنند. چنانچه دکتر "لویس دسپرت" روان‌شناس مشهور در این زمینه می‌گوید: «یک زن و شوهر ممکن است نتوانسته باشند زندگی زناشویی موفق‌تری کسب کنند ولی با تدبیر و از



خود گذشتگی، محققاً می‌توانند به کسب یک طلاق موفق نایل شوند و این طلاق موفق آینده فرزندان آنان را تأمین می‌کند. زن و شوهر طلاق داده با نشان دادن گذشت، بزرگواری و فداکاری که در زندگی زناشویی فاقد آن بوده‌اند به خوبی می‌توانند اثبات کنند که طلاق با حسن نیت است. اما طلاق نامطلوب توفان بزرگ و سهمگین طلاق است که ذهن و ضمیر کودکان خود بزدايند؛ و بدین کار می‌گویند "طلاق موفق"^(۶).

آینده فرزندان آنان نیز ببیندیشید و نگذارید آنها در اثر این فاجعه به راههای خلاف کشیده شوند. به امید روزی که ما دیگر شاهد طلاق و آوارگی کودکان نباشیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱- آسیا، بهزان، ۱۳۴۶، ص ۵. انتشارات آیین همسراری، تهران.

۲- نجفی توانا، دکتر علی، جرم‌شناسی، انتشارات خیام، تهران ۱۳۷۷، چاپ بهرام.

۳- مقامی زنجانی، حسین، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۴- کی‌نیا، دکتر مهمن، مبانی جرم‌شناسی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۶۹.

۵- روان‌شناسی برفری، تألیف دیوید برفری، ترجمه دکتر پرویز صانعی، انتشارات نگاه دانش، ۱۳۷۱.

۶- مقامی زنجانی، حسین، طلاق یا فاجعه انحلال خانواده، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

خانواده و تأثیر آن بر جامعه کوشش نمایند تا با ارائه و اتخاذ راه‌حل‌های دقیق و اصولی مراقبت نمایند تا خانواده بر اساس اصول درست پایهریزی شود و در هدایت آن مراقبت گردد تا خدای نکرده ما شاهد فروپاشی آن و عواقب شوم این فروپاشی نباشیم. عواقب شوم جدایی روی فرزندان را به خانواده‌ها یادآوری نمایم. نحوه برخورد والدین و روانی با این کودکان مظلوم را بررسی می‌کنیم که ناچاراً از جدایی شادمانی محروم می‌شود.

مسئله جدایی والدین که در آستانه جدایی هستند با عوارض روحی و روانی طلاق روح کودکان خود آگاهی پیدا نموده و در تصمیم‌گیری‌ها دیدنظر خواهند نمود. آخرین مورد مادر عزیز است که باید به فرزندش بگوید که جدایی شما، باید بدون عصبانیت و جملاتی روان شوند که پر از ناملایمات و سخت‌گویی است و آن هنگام که آنها نیاز به یک همراه دارند را در این اقیانوس بزرگ، بی‌پشت و پناهنده احساس می‌کنند و باید بار تمام این مشکلات را به تنهایی به دوش بکشند و اگر برای رهایی از تمامی مسائل و مشکلات زندگی زناشویی، طلاق را به عنوان آخرین راه برگزیده‌اید، به

نتیجه:

همان طوری که در مقدمه مقاله ذکر شد، خانواده‌ها برای رسیدن به طلاق مهم‌ترین نهاد اجتماعی جامعه‌ای می‌باشد و اگر طلاق صحیح و درست انجام شود و درست هدایت شود، فرزندان طلاق موفق و پویا و سرزنده خواهند بود. اگر به نهاد خانواده بی‌توجهی شود و خانواده به صورت سست پایهریزی گردد مسلماً ما شاهد اضمحلال و فروپاشی زود هنگام آن خواهیم بود و در نتیجه با جامعه متشنج و نگران، و ناامید روبه‌رو خواهیم بود. اهمیت این نهاد مهم جامعه بر هیچ‌کس پوشیده نیست. بنابراین، دولت‌ها و اندیشمندان جامعه می‌بایست با توجه به اهمیت نهاد

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

